

مجله مطالعات ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال پانزدهم، شماره بیست و نهم، بهار و تابستان ۱۳۹۵

تحلیل شخصیت‌های اصلی در ده داستان کوتاه صادق هدایت بر مبنای نظریه مزلو*

دکتر سعید حاتمی (نویسنده مسئول)^۱

فاطمه برکات^۲

چکیده

داستانهای کوتاه رئالیستی صادق هدایت از زوایای مختلف قابل نقد و بررسی است. چون این داستانها با مبانی نظریات روانکاوانه فروید و یونگ، بیشتر قابل انطباق بوده، تحلیل آنها از این زوایا، هم بیشتر مورد توجه پژوهشگران واقع شده است؛ اما این داستانها در حوزه روانشناسی انسان‌گرا (humanistic psychology) و به‌ویژه با تکیه بر نظریه آبراهام مزلو هم قابل بررسی است. پژوهندگان در این جستار با مبنا قرار دادن همین رویکرد، به بررسی شخصیت‌های اصلی در ده داستان کوتاه صادق هدایت پرداخته‌اند. بر اساس نتایج این پژوهش، چون محیط رشد و بالندگی قهرمانان این داستانها؛ یعنی جامعه ایران در اواخر عهد قاجار و اوائل عصر پهلوی، واجد شرایط لازم برای پرورش و بالندگی استعدادهاى نهفته افراد، در جهت نیل به شکوفایی و کمال نبوده است؛ لذا قهرمانان این داستانها، اغلب آدم‌هایی درون‌گرا، منزوی، روان‌رنجور و شکست‌خورده‌اند که نمی‌توانند به خود شکوفایی برسند.

واژه‌های کلیدی: داستان‌های کوتاه، صادق هدایت، نظریه آبراهام مزلو.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۴/۱۱/۶

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۶/۱۳

saeed.hatami@rocketmail.com

نشانی پست الکترونیک نویسنده مسئول:

۱. استادیار دانشگاه ولی عصر رفسنجان

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ولی عصر

۱. مقدمه

نقد روانشناسانه اثر به معنای امروزی آن، در اوایل قرن بیستم به وجود آمد و تاکنون سه مرحله عمده تحول را طی کرده است: نخستین مرحله، که مرحله زایش نقد روانشناسی خوانده می‌شود، با نظریه روان تحلیل‌گری شخصیت به وسیله «ویلهلم وونت» (Wilhelm Maximilian Wundt) آلمانی آغاز شد؛ سپس «فروید» (Sigmund Freud) آن را توسعه و گسترش داد.

مرحله دوم، اوج نظریه رفتارگرایی است. این نظریه که «اسکینر» (Burrhus Frederic Skinner) آن را به شکوفایی رساند، معتقد است که میان انسان و حیوان شباهت‌های ذاتی فراوانی وجود دارد. براساس این نظریه، انسان موجودی انعطاف‌پذیر، سازگار و قربانی تقدیر است. مرحله سوم، مرحله شکوفایی نظریه انسان‌گرایی یا روانشناسی کمال است. «آبراهام مزلو» (Abraham Harold Maslow) پدر معنوی و یکی از پیشتاران این مکتب روانشناسی است.

جنبش روان‌شناسی انسان‌گرا بر تجربه‌هشیار، انگیزه‌های عالی انسان، آزادی اراده، خلاقیت فردی و وقایع و تجربیات مثبت فرد بسیار تأکید می‌کند. این نظریه، در عین آنکه تأثیر محرک‌های برونی، غریزه و کشمکش‌های دوران کودکی را در شکل‌گیری شخصیت، نفی نمی‌کند، آدمی را دستخوش این نیروها نمی‌داند. انسان می‌تواند و می‌باید در برابر تأثرات گذشته، طبیعت و اوضاع و احوال محیط به پا خیزد و آگاهانه خود را در مسیر تحقق و کمال قرار دهد. (شولتس، ۱۳۷۵: ۷)

مزلو پدر روحانی روان‌شناسی انسان‌گرایی خوانده می‌شود، زیرا او بیش از هر کس دیگری در تکامل این جنبش نقش داشته است. توجه به سلسله مراتب نیازهای انسان و ویژگی‌های افراد خودشکوفابخش عمده محتوای پژوهش‌های او را تشکیل می‌دهد. به عقیده مزلو هر فرد، دارای گرایش ذاتی برای رسیدن به خودشکوفایی است که بالاترین سطح کمال انسان محسوب می‌شود؛ اما این کمال برای هر کسی محقق نمی‌شود، زیرا اولاً هر انسانی برای رسیدن به این سطح، باید با موفقیت سطوح پایین‌تر را بی‌ماید ثانیاً ترقی انسان مستلزم فراهم بودن زمینه‌ها و امکانات ضرور، در محیط زندگی اوست.

۱-۱. بیان مسئله

آثار هنری را می‌توان از جنبه‌های مختلف بررسی کرد. تحلیل محتوای اثر و تحلیل شخصیت‌ها از این جمله‌اند. هدف پژوهندگان در این جستار، تحلیل شخصیت‌های اصلی در چند داستان کوتاه صادق هدایت بر مبنای نظریه روانشناسی انسان‌گرایانه مزلو است تا از این رهگذر دریابند این شخصیت‌ها تا چه

حدّ به کمالی که مزلو برای انسان قائل شده است، نزدیک شده اند؛ زیرا یکی از شاخص های بسیار مهم در شکل دهی و ترسیم شخصیت هر انسانی از جمله قهرمانان داستان‌ها، خصوصاً در داستانهای رئالیستی، جامعه یا به عبارت دیگر محیط رشد و بالندگی اوست.

هر داستان نویسی هم برای خلق و شناساندن قهرمانش به خواننده، ناچار است کم و بیش تصویری از محیط زندگی او را برای خواننده ترسیم نماید. صادق هدایت هم از این قاعده مستثنی نیست. او شاید اولین نویسنده ایرانی باشد که بازتاب آشنایی‌اش با متون روانکاوی و ادبیات مدرن جهان در داستان‌های کوتاه رئالیستی‌اش آشکار است. هدایت با فضاسازی‌های مناسب و هنرمندانه، محیطی زنده و جاندار فراروی خوانندگان قرار می‌دهد، چنانکه خواننده احساس می‌کند او هم در آن فضا نفس می‌کشد و زندگی می‌کند؛ بنابراین، تحلیل شخصیت قهرمانان داستان‌های صادق هدایت با توجه به محیطی که خود او قهرمانانش را در آن محیط به تصویر کشیده‌است و با مینا قرار دادن نظریه مزلو کاری موجّه و مقدور است. تمرکز نویسندگان بر این سؤال متمرکز است که این محیط تا چه حدّ در شکل دهی به شخصیت قهرمانان تأثیر نهاده است و با توجه به نظریه مزلو این تأثیر و تأثر را چگونه می‌توان ارزیابی کرد.

۱-۲. پیشینه پژوهش

تا کنون در زمینه مقایسه و تطبیق دیدگاه‌های مزلو با شعرای اندیشمند کلاسیک ایران مقالات خوبی نوشته شده‌است؛ از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

احمد امیری خراسانی، محمدرضا صرفی و محمد حسین ایرانمنش در مقاله‌ای با عنوان «بررسی توصیه‌های اخلاقی ناصر خسرو بر پایه هرم مزلو» که در شماره بیست و دوم مجله ادبیات تعلیمی چاپ شده‌است با طبقه بندی و بررسی شواهد گوناگون از دیوان ناصر خسرو بر اساس هرم مزلو به این نتیجه رسیده‌اند که ناصر خسرو در نصایحش با برجسته کردن کارکرد اخلاق در رفع نیازهای انسان و با از میان برداشتن تضاد میان اصول اخلاقی و گرایش انسان به لذات آنی، موجبات پایبندی هرچه بیشتر مخاطبانش به این اصول را فراهم آورده‌است.

محمد مهدی شریعت باقری نیز در شماره سی و دوم مجله مطالعات روانشناختی، مقاله‌ای با عنوان «مطالعه تطبیقی نظریات مولوی و مزلو درباره انسان سالم و کامل» به چاپ رسانده و در آن به مقایسه نظریات و افکار مولوی و مزلو در این زمینه پرداخته و به این نتیجه رسیده‌است که هر دو اندیشمند، با وجود فاصله

زمانی و مکانی بسیار و خاستگاه فکری و جهان بینی متفاوت با یکدیگر، معتقد بوده‌اند که دستیابی به حالت آرمانی هستی و تبدیل شدن یا نزدیک شدن به انسان سالم و کامل برای همهٔ انسانها امری ممکن و مقدور است.

زینب نوروزی، علیرضا اسلام و محمدحسین کرمی نیز در مقاله‌ای با عنوان «بررسی شخصیت بهرام در هفت پیکر با توجه به نظریهٔ مزلو» که در شمارهٔ چهارم مجلهٔ متن‌شناسی ادب فارسی به چاپ رسیده‌است، با تطبیق دادن شخصیت بهرام در پردازش نظامی، با مؤلفه‌های خودشکوفایی مزلو در هفت پیکر، به این نتیجه رسیده‌اند که اساس تفکر نظامی در این داستان، کمال، تعالی و خودشکوفایی تدریجی شخصیت‌های داستان، مخصوصاً بهرام‌گور در هر دو بُعد مادی و معنوی است و این رویکرد نظامی گنجوی با نظریهٔ مزلو کاملاً سازگار است.

۱-۳. ضرورت و اهمیت پژوهش

مقاله حاضر نقش و تأثیر اوضاع اجتماعی و عوامل محیطی را بر روند تکامل شخصیت‌های اصلی، در داستانهای کوتاه رئالیستی یکسی از مشهورترین و تأثیرگذارترین نویسندگان معاصر ایران، به تصویر می‌کشد آن هم بر مبنای یکی از جدیدترین و تأثیرگذارترین نظریه‌های روانشناسی معاصر جهان. واضح است که نتایج این پژوهش در حوزه‌های جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و تحقیقات تاریخی و ادبی برای محققان این رشته‌ها قابل استفاده است؛ زیرا صادق هدایت به عنوان فردی تحصیل کرده، ضمن آشنایی با ادبیات مدرن جهان و دیدگاه‌های روانشناسی، با نگاهی نقادانه به اوضاع جامعه می‌نگریست؛ بنابراین داستان‌های کوتاه رئالیستی اش، در واقع جلوه‌گاه اوضاع اجتماعی ایران از اواخر عصر قاجار تا اواسط عصر پهلوی است؛ البته با رنگ و لعابی از گرایش‌های درونی و تفکرات خود او.

۲. بحث

۲-۱. تبیین نظریهٔ مزلو

آبراهام مزلو در سال ۱۹۴۳ م، با اخذ مفهوم خودشکوفایی از آثار کورت گلدشتاین و تکمیل آرای گذشتگان، نظریه‌ای دربارهٔ انگیزش‌های انسانی ارائه داد. بر مبنای این نظریه، «در همهٔ انسان‌ها نیاز به خودشکوفایی و تمایل به تحقق قابلیت‌های خود وجود دارد و همه از چنان انگیزش ذاتی برخوردارند که می‌توانند با رفع نیازهایشان در قالب سلسله مراتبی هوشیارانه و با کمک گرفتن از نیروی هوش و اراده و کنترل دام‌های روانی مختلف که به تضعیف روحیه

می‌انجامد، استعداد بالقوه نیل به تعالی و کمال را در وجود خویش محقق سازند و بدین وسیله به خودشکوفایی برسند» (فرانک، ۱۳۷۰: ۲۲۳)؛ به عبارت دیگر، بر اساس این نظریه، اولاً انسان ذاتاً فطرتی پاک دارد؛ ثانیاً صاحب اختیار و اراده است؛ بدین معنی که هرچند محیط رشد و بالندگی او در تکوین شخصیتش تأثیری بی‌بدیل بر جای می‌نهد، اما این انسان ذاتاً پاک و مختار می‌تواند و می‌باید در برابر تأثرات ناشی از اوضاع و احوال محیط به پا خیزد و آگاهانه خود را در مسیر تحقق و کمال (خودشکوفایی) قرار دهد.

نتایج پژوهش‌های مزلو که از پایدارترین فرضیه‌های شخصیت درباره نیازهای بشری بود، در آثار بعدی‌اش با عنوان روانشناسی کمال، تکمیل شد. او سلسله مراتب پنج گانه‌ای برای نیازهای آدمی پیشنهاد می‌کند که به شکل هرم، می‌توان نیازهای زیستی و جسمانی را در پایین و نیاز به خودشکوفایی را در بالای آن جای داد. مراتب میانی شامل نیاز به امنیت، تعلق، عشق و احترام است (مزلو، ۱۳۸۴: ۷۰).

آبراهام مزلو در عین حال که تأثیر محیط بر شخصیت را عنصر اساسی در شکوفایی استعدادهای بالقوه انسان می‌داند؛ اما بر خلاف فروید بر این نظر تأکید می‌کند که انسان ذاتاً شرور و شیطانی نیست. اگر زمینه‌های لازم برای رفع نیازهای او در جامعه فراهم گردد، می‌تواند در جهت خیر قدم بردارد و به اوج کمال انسانی برسد. به نظر مزلو انسان سلسله نیازهایی دارد که رفتار او را هدایت می‌کند. این نیازها ذاتی انسان است و با تولد انسان به وجود می‌آید و ابداً اکتسابی نیست؛ اما رفتار انسان برای ارضای نیازهای خود، جنبه اکتسابی دارد و ممکن است تحت تأثیر عوامل محیطی، تفاوت‌هایی داشته باشد. شخصیت‌های متفاوت انسان‌ها نتیجه همین تفاوت‌هاست.

مزلو بر این باور بود که رفتار انسان به وسیله سلسله مراتب نیازها برانگیخته می‌شود. این نیازها را می‌توان در قالب یک هرم تصور کرد که از قاعده تا رأس به این ترتیب شکل می‌گیرد: اول: نیازهای زیستی یا فیزیولوژیک که در واقع نیازهای آدمی برای تداوم حیاتش است، مثل: خوراک، پوشاک و مسکن؛ دوم: نیازهای امنیتی؛ یعنی شخص باید احساس کند سلامتی، شغل، مال و جان‌ش در زمان حال و آینده در معرض خطر قرار ندارد. سوم: نیازهای اجتماعی؛ یعنی نیاز به برقراری روابط مبتنی بر عاطفه و محبت با دیگران. چهارم: نیاز به مورد احترام واقع شدن. این احترام قبل از هر چیز نسبت به خود است؛ یعنی فرد باید ارزش خود را درک کند و برای خود احترام قائل باشد؛ علاوه بر این احساس کند که

مورد احترام دیگران هم قرار دارد. اگر آدمیان نتوانند نیاز خود به احترام را از طریق رفتار سازنده برآورند، در این حالت ممکن است فرد برای ارضای نیاز به جلب توجه و مطرح شدن، به رفتار خرابکارانه یا نسنجیده متوسل شود. پنجم: نیاز به خودشکوفایی؛ یعنی باید امکان شکوفا ساختن استعدادهای نهفته و بالقوه که در وجود هر کسی به ودیعه نهاده شده، برای او فراهم باشد.

از نگاه مزلو این نیازهای پنجگانه ذاتی هستند، ولی نحوه ارضای آنها اکتسابی است. مسلماً نیل به نیازهای رأس هرم مستلزم تحقق نیازهای پایین تر است.

انسانی که از غذا، عشق و احترام محروم است، بیشترین و ابتدایی‌ترین نیازش، نیاز به غذاست. اگر تمام نیازها ارضا نشده باشد، نیازهای جسمانی بر ارگانسیم چیره می‌شود و نیازهای دیگر ممکن است به سادگی معدوم یا به پشت صحنه رانده شود. (مزلو، ۱۳۶۷:۱۳۸)

به عنوان مثال فردی که نیازهای فیزیولوژیکی او ارضا نشده است، تمایلی به ارضای نیاز به احترام ندارد و عمده فعالیت هایش در همین سطح متمرکز می‌شود و بقیه نیازها انگیزش کمی برای او ایجاد می‌کند. از ویژگی‌های عمده نیازهای این مرحله این است که نمی‌توان ارضای آنها را چندان به تعویق انداخت، این نیازها همچنین در عین گذرا بودن، در طول زمان و تاپایان عمر، استمرار می‌یابند. ظرفیت همه موجودات زنده برای ارضای این نیازها محدود است و قابلیت چندان هم برای ارتقا و گسترش ندارند. مزلو چند ویژگی اساسی بدین شرح برای نیازها در نظر گرفته است:

الف. نیازهایی که در سطح پایین تر قرار دارند مانند نیازهای فیزیولوژیک، نسبت به نیازهای بالاتر همچون نیاز به خودشکوفایی مقدم بوده و از نیرومندی و قدرت بیشتری برخوردار است.

ب. نیازهای فیزیولوژیکی و ایمنی مربوط به دوران کودکی، نیازهای تعلق‌پذیری و احترام متعلق به دوران نوجوانی و نیاز به خود شکوفایی در میانسالی پدیدار می‌شود.

پ. ارضا نکردن نیازهای پایین تر که نیازهای کمبود (deficiency needs) نامیده می‌شود، فرد را با بحران مواجه می‌کند در حالی که به تعویق انداختن ارضای نیازهای بالاتر، بحران به دنبال ندارد.

ت. هر چند ارضای نیازهای بالاتر برای بقا چندان ضروری نیست؛ اما ارضای آنها موجبات رشد و بالندگی فرد را فراهم می‌آورد و به همین دلیل به نیازهای رشد یا هستی (growth or being needs) معروف است.

ج. لازمه ارضای نیازهای بالاتر فراهم بودن شرایط مناسب بیرونی اعم از اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است.

چ. هر چند توجه به سلسله مراتب این نیازها ضروری است، ولی به آن معنا نیست که ظهور یک نیاز مستلزم تحقق صددرصدی و کامل نیاز قبلی باشد. به همین دلیل مزلو درصد نزولی ارضا برای هر نیاز بیان کرده است (شولتس، ۱۳۸۸: ۷۵).

در سلسله مراتب نیازهای مزلو خودشکوفایی، (self actualization) در رأس هرم قرار دارد. برونو فرانک در کتاب فرهنگ توصیفی روان‌شناسی در این باره می‌نویسد:

مزلو نشان داد که خودشکوفایی در سلسله مراتب انگیزه‌های انسانی مقام بالایی دارد؛ بالاتر از سائق‌های زیستی، کنجکاوی، نیاز به احساس امنیت و حتی نیاز به عشق. به عقیده مزلو غالب انگیزه‌های انسان نیازهای کمبود است؛ اما خودشکوفایی نوعی نیاز هستی است؛ میل به ارضای نیروی مثبت در وجود. به گفته مزلو هرچند که خودشکوفایی، گرایش ذاتی فرض می‌شود، اما گرایشی ضعیف است مانند زمزمه‌ای در درون یا صدایی است آرام، از این رو بهتر است شخص نسبت به این زمزمه یا صدای آرام حساس باشد. (فرانک، ۱۳۷۰: ۱۲۰)

۲-۲. تحلیل چند داستان کوتاه صادق هدایت بر مبنای نظریه مزلو

به‌طور کلی اغلب شخصیت‌های داستانی صادق هدایت از جمله قهرمانان داستان‌های کوتاه او را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: کسانی که در جامعه پذیرفته شده‌اند و کسانی که قربانی جامعه شده‌اند؛ رجاله‌ها کسانی هستند که جامعه آنها را پذیرفته است. از نظر هدایت اینان «یک دهن هستند که یک مشت روده به آن آویخته شده و منتهی به آلت تناسلی‌شان می‌شود» (صادق هدایت، ۱۳۸۴: ۳۲). «آنها خوب می‌خورند و خوب می‌خوابند و خوب جماع می‌کنند» (همان)؛ اما کسانی که قربانی جامعه شده‌اند، نمی‌توانند از قیود مختلف اجتماعی خلاصی یابند. محیط مانند پدری سختگیر و متعصب آنها را کاملاً تحت سلطه خود قرار داده است و جلوی رشد تمام خواسته‌ها و افکارشان را سد نموده است. این افراد عاقبت کارشان یا به دیوانگی می‌کشد یا به مرگ و خودکشی. در هر دو مورد هم، تمام هم و غم و افکار این شخصیت‌ها معطوف به تأمین نیازهای زیستی و فیزیولوژیک است. شهوت و شکم، سد رجاله‌ها برای رسیدن به مراحل برتر کمال انسانی است و محیط نامناسب و بحران‌زده، مانع قربانیان جامعه برای توجه به نیازهای سطح بالاتر است.

۲-۱-۲. نیازهای زیستی یا فیزیولوژیک

نیازهای زیستی یا فیزیولوژیک در اولین طبقه از سلسله نیازها قرار دارد و تلاش برای ارضا آنها بیشترین تأثیر را بر رفتار فرد دارد. نیازهای زیستی همان نیازهای آدمی برای تداوم حیات خود است؛ یعنی خوراک، پوشاک، مسکن، نیاز جنسی و تمایل فیزیولوژیک برای تجدید نسل.

اغلب شخصیت‌های اصلی در داستان‌های کوتاه صادق هدایت در سطح نیازهای فیزیولوژیک باقی‌مانده‌اند و از آن فراتر نمی‌روند. حسینعلی شخصیت اصلی داستان «مردی که نفسش را کشت»، نمی‌تواند ابتدایی‌ترین نیازهایش را تأمین کند؛ پس تصمیم می‌گیرد ترتیب نیازها را وارونه کند و با دورزدن نیازهای سطح پایین به خودشکوفایی برسد. برای این کار سعی می‌کند تا با یاری گرفتن از شیخ، به تجربه‌های متعالی عرفانی دست یابد. گویی او می‌خواهد با ریاضت و نادیده گرفتن نیازهای مادی و سرکوب کردن آنها، به آخرین مرحله از سلسله مراتب نیازها دست یابد؛ اما همین وارونگی، قدری او را دچار تزلزل و تردید می‌کند و تعادل روانی او را به هم می‌ریزد. پس از اینکه به ریاکاری شیخ پی می‌برد، دوباره نیازهایش در حد خوردن، نوشیدن و میل جنسی تنزل می‌یابد و دیگر نمی‌تواند به ارضای مراحل بالای سلسله نیازها پردازد و از آنجا که ارضانشدن نیازهای مرتبط با غریزه (نیازهای کمبود) موجب آسیب‌های اساسی در فرد می‌شود (فیست، ۱۳۹۰: ۵۹۷)، حسینعلی با محروم کردن خود از نیازهای اولیه و درعین حال محقق نشدن ارضای نیازهای هستی، دچار ناکامی می‌شود و سرانجام دست به خودکشی می‌زند. در این داستان هدایت به‌خوبی تأثیر قاطع اجتماع در ممانعت از خودشکوفایی شدن فرد را به تصویر کشیده است.

در داستان سگ ولگرد نیز تأمین نشدن نیازهای فیزیولوژیک موجب مرگ پات می‌شود. دنیایی که پات در آن زندگی می‌کند، دنیایی است که امکان ارضای هیچ یک از امیال و آرزوها و نیازمندی‌های جسمی، روحی، شهوی و احساساتی برای او میسر نیست. او برای سد جوع مجبور است همیشه چشمش به دست دیگری باشد، محبت را باید از این و آن گدایی کند. کسی از او حمایت نمی‌کند. توی هر چشمی که می‌نگرد به جز کینه و شرارت چیز دیگری نمی‌خواند. دنیایی که در آن برای او جز سرگردانی، محرومیت، گرسنگی، درد و شکنجه، ناکامی، حسرت و ترس چیز دیگری در بر ندارد.

به نظر می‌رسد صادق هدایت با آفرینش شخصیت پات سعی می‌کند نقش نیاز جنسی به عنوان یک عامل تأثیرگذار در رفتار بشر را علناً مطرح کند: «مست شدن

پات باعث بدبختی او شد، چون صاحبش نمی گذاشت که او از خانه بیرون برود و به دنبال سگهای ماده بیفتد» (هدایت، ۱۳۷۹: ۲۳). واضح است که همه توجه پات معطوف به نیازهای کمبود است. او در جستجوی غذا، امنیت و محبت است و این کمبودها تمام زندگی او را دستخوش تغییر می کند.

زرین کلاه، شخصیت اصلی داستان «زنی که مردش گم شد»، نیز در پی برآوردن نیازهای فیزیولوژیک از جمله نیاز جنسی است. «او به زندگی فلاکت بار تن می دهد و مرتب از شوهرش کتک می خورد؛ زیرا این نوع زندگی را به عنوان یک طریق زیستن و جزئی ضروری از زندگی زناشویی که خوشی هایی نیز در بر دارد پذیرفته است» (همایون کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۱۹۴).

زرین کلاه به دور از نیازهای جسمی و جنسی خود با گل بیو بیگانه است. تأمین همین نیازها، مشغله ذهنی او است تا جایی که تقریباً همه مردها را شبیه گل بیو می بیند: «در شاهی اتومبیل ایست کرد. هوا کم کم تاریک می شد. ساختمان های تازه ساز، آمدورفت مردم، مردهایی که قبای آبی و گیوه و تبنان آبی پوشیده بودند، درست شبیه گل بیو بودند» (هدایت، ۱۳۷۷: ۳۶). او همین که بچه اش را جلو در خانه ای رها می کند، سوار بر الاغ مرد خرکچی می شود به این امید که تن او هم مثل گل بیو بوی پهن بدهد (همان: ۴۱). رابطه او با شوهرش نیز بر اساس احساس نیاز به تأمین ابتدایی ترین نیازها شکل گرفته است؛ احساسی که در عین حال با ترس و بی اعتمادی شدید نسبت به معشوقی سختگیر، مسلط و تنبیه کننده همراه است. دست و پا زدن زرین کلاه برای تأمین نیازهای فیزیولوژیک، به نیازهای سطح بالاتر او امکان بروز نمی دهد و او را درگیر ناملايمات ناشی از عوارض این نیازها می کند.

۲-۲-۲. نیازهای امنیتی

ارضای این نیاز با رهایی از هرگونه ترس و اضطراب محقق می شود. به اعتقاد مزلو همه ما تا اندازه ای نیاز داریم که امور، جریانی عادی و قابل پیش بینی داشته باشند. تحمل عدم اطمینان دشوار است (شولتس، ۱۳۷۵: ۹۳). این نیازها هم می توانند مانند نیازهای فیزیولوژیک، تمام ارگانیزم انسان را تحت تسلط خود در آورند (مزلو، ۱۳۶۷: ۷۴).

هرچند این نیازها برخلاف نیازهای زیستی از درون انسان می جوشند و مصادیقی خارجی ندارند، اما «در رویکرد شناختی انگیزش، باور بر این است که اندیشه های فرد سرچشمه انگیزشی او هستند؛ همچنین شناخت گرایان معتقدند رفتارها، به وسیله هدفها، نقشه ها و انتظارات ایجاد و هدایت می شوند؛ لذا

انگیزش درونی بیشتر از انگیزش بیرونی مورد تأکید آنان است (سیف، ۱۳۹۰: ۲۳۱).

ارضای این نیازها هم عامل انگیزشی بسیار قوی برای شخصیت‌های داستانی صادق هدایت محسوب می‌شود، به گونه‌ای که آنها برای تأمین آن حتی دست به قتل یا خودکشی می‌زنند. سید احمد، شخصیت اصلی داستان «چنگال»، از مجموعه «سه قطره خون» به ایمنی، مورد حمایت واقع شدن و ثبات نیاز شدیدی دارد. احساس عدم امنیت باعث می‌شود که او خواهرش ربابه را با دست‌های خود خفه کند.

خصیصه بنیادین اختلال شخصیت پارانوئید، شکاک بودن و بی‌اعتمادی نسبت به دیگران است که تظاهرات آن به صورت تمایلی است نافذ و ناموجه برای تفسیر اعمال دیگران به اعمالی که گویا به قصد تحقیر یا تهدید بیمار انجام شده است. این تمایل در اوایل بزرگسالی شروع می‌شود و در زمینه‌های مختلفی نمایان می‌گردد. افراد مبتلا به این اختلال تقریباً همیشه منتظر آن هستند که دیگران به طریقی آنها را استنثار کنند یا به آنها ضرر برسانند. آنها در بسیاری از اوقات بی‌هیچ توجیهی، در وفاداری یا صداقت دوستان و همکاران خود تردید می‌کنند. اغلب حسادت مرضی دارند و در وفاداری همسرشان هم بی دلیل شک می‌کنند. این گونه بیماران در واقع احساسات خودشان را برونساز می‌کنند و دفاع مورد استفاده آنها فرافکنی است؛ یعنی تکانه‌ها و افکاری را که خود دارند و برایشان غیر قابل قبول است، به دیگران نسبت می‌دهند. (سادوک، ۱۳۸۵: ۳۰۸)

این ویژگی‌ها در سید احمد به وضوح دیده می‌شود؛ عدم اعتماد به ربابه و این فکر که ربابه قصد دارد ازدواج کند و او را به حال خودش رها کند، باعث تقویت احساس ناامنی و بی‌پناهی در او می‌شود. او فردی روان رنجور است و امنیت روانی برای افراد روان رنجور بسیار مهم است. وقتی امنیت آنها تهدید شود به کارهای خطرناکی دست می‌زنند.

سید احمد اگرچه خواهرش را بسیار دوست دارد، ولی برآورده نشدن نیازهای ایمنی، از رسیدن او به مرحله محبت و تعلق‌پذیری مانع می‌شود.

انگیزش برای محبت معمولاً زمانی خیلی نیرومند است که این نیاز به طور جزئی در کودکی ارضا شده باشد. کسانی که از همان سال‌های اولیه زندگی، نیازشان به محبت و تعلق‌پذیری به قدر کافی ارضا شده باشد، وقتی از محبت محروم شوند به وحشت نمی‌افتند، اما کسانی که طعم محبت را به مقدار کم چشیده‌اند، قویاً برای ارضای نیازهای محبت و تعلق‌پذیری برانگیخته می‌شوند. (فیست، ۱۳۹۰: ۵۹۴)

در مورد سید احمد باید گفت از سویی رفتار خشن، بیمارگونه و به دور از عاطفه پدرش و محبت و عشق ربابه و ازسوی دیگر، ضعف جسمی موجب وابستگی شدید برادر به خواهر می شود. سید احمد به این دلیل که امنیت روانی اش سخت در معرض تهدید واقع می شود، هم ربابه را خفه می کند و هم دست به خودکشی می زند.

در داستان «طلب آمرزش» که شقی ترین زن داستان های هدایت، یعنی عزیز آغا نقش اصلی آن را بازی می کند، نیز با همین واقعیت مواجه هستیم. عزیز آغا، خانم گلین و مشدی رمضانعلی، هر سه در پی ارتکاب قتل برای آمرزیده شدن و تسکین عذاب وجدان به زیارت کربلا آمده اند؛ چرا که معتقدند: «زوار همان وقت که نیت می کند و راه می افتد، اگر گنااهش به اندازه برگ درخت هم باشد، طیب و طاهر می شود» (هدایت، ۱۳۸۳: ۸۹). این زن جنایتکار که دستش به خون نوزادان بیگناه آلوده است، دچار اضطراب و ترس از عذاب اخروی است؛ هرچند این ترس مربوط به آینده است، اما تهدید امنیت در آینده هم در انسان انگیزش ایجاد می کند (شولتس، ۱۳۷۵: ۹۳).

قهرمانان این دو داستان چون در زندگی خود را در خطر می بینند، برای رهایی از احساس ناامنی، هر کاری انجام می دهند: قانون را می شکنند، دیگران را به قتل می رسانند؛ حتی از ثروت خود چشم پوشی می کنند تا بتوانند عامل تهدیدکننده را از بین ببرند؛ اما این رفتارهای سمبلیک و دفاعی تنها برای لحظه ای شخصیت های داستان ها را از تنش و اضطراب حاصل از احساس ناامنی دور می سازد. در این داستان ها هم مانند اکثر داستانهای صادق هدایت، رد پای تأثیر جبر محیط، تنازع بقا و فقر آشکار است.

۲-۲-۳. نیازهای اجتماعی (تعلق پذیری)

دوست داشتن (عشق ورزی) و متقابلاً جلب محبت دیگران، از مهمترین نیازهای بشر به شمار می آید. انسان موجودی است که نه تنها به واسطه غریزه و سرشت ذاتی خود، بلکه به صورتی کاملاً آگاهانه، در پی پاسخگویی به نیازهای اجتماعی خویش از جمله احساس نیاز به تعلق و محبت است. مهرورزیدن و جلب محبت نیازی است که در سلسله مراتب نیازها جایگاه مهمی دارد. «محبت و تعلق پذیری جنبه هایی از میل جنسی و تماس انسانی و نیاز به محبت کردن و محبت دیدن را نیز دربرمی گیرد» (فیست، ۱۳۹۰: ۵۹۴).

در بعضی از داستان های رئالیستی صادق هدایت، همین احساس نیاز قهرمان به عشق ورزی و تعلق پذیری، درونمایه اصلی محسوب می شود، اما عشق هایی که

در نهایت به ناکامی، مرگ یا خودکشی می‌انجامد. مهرداد قهرمان اصلی داستان «عروسک پشت پرده»، شخصیتی اسکیزوئیدی دارد «مشخصه این افراد از خود بیگانگی، خجول‌بودن، حساسیت بیش از حد، انزواطلبی و اجتناب از روابط نزدیک یا به‌خصوص روابط رقابت‌آمیز با دیگران است» (گنجی، ۱۳۸۸: ۲۶۳). همین خصیصه موجب شده او نتواند عشق بورزد و یا محبت دیگران را به خود جلب کند.

بعضی از صاحب‌نظران معتقدند که شخصیت مهرداد، بازگوکننده شخصیت خود صادق هدایت است. «عروس پشت پرده یا عروسک پشت پرده به کسی می‌گویند که بیش از حد کمرو باشد... استفاده از این اصطلاح در معنی جوانی که کمرو است، نیز عروسکی را بجای دختری فرض کردن، نمی‌تواند از شناخت هدایت نسبت به وجود این خوی باطنی در خودش خالی باشد» (فرزانه، ۱۳۸۴: ۸۵).

هدایت در داستان «عروسک پشت پرده» به توصیف شخصیتی می‌پردازد که سخت کمرو و خجالتی است. مهرداد، قهرمان داستان، در زمان دانش‌آموزی، فکر و ذکرش تنها کسب موفقیت در محدوده کتاب‌های درسی است. این واقعیت می‌تواند بیانگر ناتوانی او در برقرار کردن روابط دوستانه با همکلاسی‌هایش باشد. این خجالتی بودن آن‌چنان در رفتار فردی و اجتماعی او رسوخ می‌کند که او را وامی‌دارد تا به جای گفت‌وگو و ارتباط با نامزد خود، با عروسکی که از پاریس خریده است، معاشقه و گفت‌وگو کند.

مهرداد تا مرحله عشق‌ورزی و تعلق‌پذیری در هرم نیازها بالا می‌رود، ولی نمی‌تواند مانند انسانی که شخصیت سالمی دارد این احساس نیاز را ارضا نماید؛ پس می‌کوشد با سرپوش‌نهادن بر ضعف‌های شخصیتی خود، احساس نیازش به محبت‌ورزی و تعلق‌پذیری را با عشق‌ورزی به مجسمه‌ای بی‌جان برطرف کند و ضعف خود را از این طریق جبران نماید. این رفتار مهرداد از نظر روانشناسی پذیرفتنی است؛ چون «به‌طور کلی در صورتی که نیازهای اساسی بزرگسالان تأمین نگردد، آنان دچار نیازهای روان‌رنجور می‌شوند. نیازهای روان‌رنجور معمولاً واکنشی‌اند؛ یعنی جبرانی برای نیازهای اساسی ارضا نشده‌اند» (فیست، ۱۳۹۰: ۵۹۷).

پر کردن جای خالی عشقی واقعی با عشقی مجازی در واقع واکنشی جبرانی است برای پاسخگویی به نیازی ارضا نشده؛ اما در پیش گرفتن این شیوه به زندگی ناسالم مهرداد تداوم بخشیده و سرانجام از او شخصیتی روان‌رنجور می‌سازد و موجبات رکود و آسیب‌پذیری او را بیش از پیش فراهم می‌آورد؛ چرا که

«محروم ماندن از ارضای نیازهای اساسی دردناک است و به هیچ وجه جایی برای انکار صدمات ناشی از محرومیت و تنهایی، قابل تصور نیست» (سیدنی، ۱۳۸۷: ۸۶). از این گذشته «در صورتی که نیازهای اجتماعی ارضا نگردند، فرد یا حالت دفاعی به خود می‌گیرد یا بسیار کم جرئت می‌شود» (فیست، ۱۳۹۰: ۵۹۹).

این نظرات ما را به یاد شخصیت «شریف»، قهرمان داستان کوتاه «بن بست» می‌اندازد. شریف برای خلاص شدن از احساس گناه و فراموش کردن خاطرات گذشته، به عرق و تریاک پناه می‌برد. این داستان به‌واقع دو مرحله از زندگی شریف را به تصویر می‌کشد: مرحله قبل از زندگی کردن با مجید و مرحله پس از آن. زندگی او در مرحله اول داستان، متأثر از غلبه یأس دائمی و دلمردگی، بر روان اوست. این احساس که هر روز بیشتر از روز پیش او را به سمت وسواس، انزوا، وافور و دل بستن به حیوانات سوق می‌دهد، به‌طور قطع از تنهایی مطلق و نداشتن هیچ نوع احساس دلبستگی نشئت می‌گیرد؛ زیرا شریف با وجود برخورداری از حقوق و مزایای ریاست بر مالیه آبا و اجدادش، که با تکیه بر آن اساساً دیگر نیازی هم به پول دولت ندارد (هدایت، ۱۳۷۹: ۴۸)، می‌تواند نیازهای زیستی خود را به خوبی تأمین کند. هیچ خطر قابل اعتنایی هم امنیت مالی و جانی او را تهدید نمی‌کند. واقعیت دیگری که احساس حقارت و عدم اعتماد به نفس را در وجود شریف تقویت می‌کند، قیافه زشتش است که با وجود آن می‌ترسد به کسی اظهار عشق و علاقه کند. (هدایت، ۱۳۷۹: ۴۸)

از دیدگاه مزلو «بزرگسالان نیز به محبت نیاز دارند، اما تلاشهای آنان برای کسب آن گاهی به‌طور هوشمندانه‌ای تحریف می‌شود. آنها اغلب به رفتارهای خودشکن می‌پردازند؛ مثلاً وانمود می‌کنند نسبت به دیگران بی تفاوت هستند، یا در روابط میان فردی شان شیوه‌ای کنایه آمیز، سرد و بی عاطفه اختیار می‌کنند. امکان دارد آنها ظاهر خودپسند و مستقل به خود بگیرند اما عمیقاً نیاز دارند دیگران آنها را دوست بدارند و بپذیرند» (فیست، ۱۳۹۰: ۵۹۴).

شریف هم در این مرحله از زندگی‌اش با مردم سرد و بی عاطفه برخورد می‌کند: «در طی تجربیات تلخ زندگی یک نوع زدگی و تنفر نسبت به مردم حس می‌کرد و در معامله با آنها قیافه خونسردی را وسیله دفاع خود قرار داده بود» (هدایت، ۱۳۷۹: ۴۸)؛ اما این حس تنفر و زدگی از مردم، فقط تا زمانی ادامه می‌یابد که خود را تنها حس می‌کند. پس از آشنایی با مجید، حس محبت کردن و محبت دیدن در او دوباره زنده می‌گردد. «یک نوع حال پر کیف، یک جور عشق

عمیق و مجهول در زندگی یکنواخت، ساکت و سرد شریف پیدا شده بود که ظاهراً هیچ ربطی به عوالم شهوانی نداشت. یک جور اطمینان، بی‌طرفی، سیری و استغنا طبع در خودش حس می‌کرد» (همان: ۶۱).

مرحله دوم زندگی شریف با همکار و همخانه شدن با مجید، پسر محسن، رفیق صمیمی دوران جوانی‌اش آغاز می‌شود. رفیقی که شریف خود را در مرگ غیرمنتظره او مقصّر می‌داند و سخت احساس گناه می‌کند. « بسیاری از ویژگی‌های افراد و وضعیّت آنان باعث احساس گناه یا شرم در آنان می‌شود؛ اما در افراد خودشکوفا و سالم، این مسائل، بدون احساس گناه و ضعف پذیرفته می‌شود، مانند کودکی معصوم که بدون انتقاد، به جهان می‌نگرد (مزلو، ۱۳۶۷: ۲۲۰)؛ اما شریف این‌گونه نیست. احساس گناه و شرمساری که آن را زاده ضعف‌های ذاتی خویش تصوّر می‌کند؛ توان و نیرویش را از امور سازنده منحرف ساخته است.

با ورود مجید، شریف وارد مرحله تازه‌ای از زندگی خود می‌شود. احساس محبت و دل‌بستگی شدید به پسر رفیق فقیدش که شباهت ظاهری زیادی با پدر دارد، او را کاملاً متحوّل می‌سازد. زندگی او رنگ و بو و معنایی تازه می‌یابد. به مجید محبت می‌کند و از این شیوه زندگی کاملاً راضی است:

در زندگی اداری و داخلی شریف نیز تغییرات کلی حاصل شده بود. پشت میز اداره به کارها بیشتر رسیدگی و دقت می‌کرد ... از غلامرضا ایرادهای بنی اسرائیلی نمی‌گرفت. وسواس تمیزی از سرش افتاده بود و در هر گیلانی آب می‌خورد. به نظر می‌آمد که شریف با زندگی آشتی کرده. غذا را با اشتها می‌خورد. چشمانش برق افتاده بود. (هدایت، ۱۳۷۹: ۴۸)

اما چند روز بعد مجید هم مانند پدرش در آب غرق می‌شود و شریف در زندگی‌اش کاملاً به بن بست می‌رسد.

نیاز شدید آبجی خانم، به محبت خانواده و احساس پذیرفته شدن در این گروه اجتماعی را می‌توان به وضوح در رفتارهای او مشاهده نمود.

اگر انسان در دوران کودکی به اندازه کافی محبت دریافت کند و راه‌های پذیرش محبت را نیز آموخته باشد، احتمال اینکه در بزرگسالی بتواند به دیگران مهر بورزد بیشتر خواهد بود. یکی از عوامل تعیین کننده بسیار قوی در استعداد مهرورزی فرد، توانایی او در پیش قدم شدن برای مهر ورزیدن به دیگران است. هنگامی که آن فرد به اندازه کافی مورد محبت قرار نگرفته باشد نیاز به محبت حتی ممکن است به صورت امری درآید که تمام زندگی او را تحت الشعاع قرار دهد. (سیدنی، ۱۳۸۷: ۸۹)

آبجی خانم، دراز و سبزه و زشترو است و توانایی مهرورزی ندارد، تا جایی که مدام با مادر و خواهر کوچکترش که دختری خوشرو و جذاب و تودل‌پرو است. سر ناسازگاری دارد و نمی‌تواند حتی وجود خواهرش را تحمل کند؛ چراکه او در دوران کودکی هم از محبت کافی برخوردار نبوده است: «مادر و پدرش هم بیشتر ماهرخ را دوست داشتند که ته تغاری و عزیز نازنین بود. از همان بچگی آبجی خانم را مادرش می‌زد و به او می‌پیچید» (هدایت، ۱۳۸۴: ۷۵). او ناگزیر از تحریف و وارونه‌ساختن خویشتن خویش است؛ همیشه حالتی تدافعی دارد و فاقد عزت نفس است؛ ناچار برای کسب محبوبیت و پذیرفته شدن در اجتماع به گونه‌ای افراطی به انجام فرایض دینی و شرکت در مراسم مذهبی روی می‌آورد: «در هیچ روضه خوانی نبود که او در بالای مجلس نباشد. در تعزیه‌ها از یک ساعت پیش از ظهر برای خودش جا می‌گرفت. همه روضه خوانها او را می‌شناختند و خیلی مایل بودند که آبجی خانم پای منبر آنها باشد تا مجلس را با گریه، ناله و شیون خود گرم کند» (هدایت، ۱۳۸۴: ۷۶).

این رفتار آبجی خانم واکنشی دفاعی برای گریز از تنهایی و احساس حقارت و حاصل گریزناپذیر کمبود شدید محبت و احساس ویرانگر طردشدگی است؛ جریانی که سرانجام با خودکشی قهرمان داستان به پایان می‌رسد.

۲-۴. نیاز به مورد احترام واقع شدن

احساس عزت نفس، اعتماد به نفس، احساس شایسته‌بودن و آگاهی از اینکه دیگران بدو ارج می‌نهند، از مقتضیات زندگی کسی است که به این مرحله والا پای می‌نهد. مزلو دو نوع احترام را مشخص کرده است: یکی وجهه و دیگری عزت نفس. «وجهه عبارت است از ادراک مقام، تأیید یا شهرتی که فرد در نزد دیگران کسب می‌کند در حالی که عزت نفس احساسی است که فرد از شایستگی خودش دارد» (فیست، ۱۳۹۰: ۵۹۵).

زندگی و شخصیت «داش آکل» را می‌توان در این مرحله از سلسله مراتب نیازهای مزلو قرار داد. داش آکل نماینده قشر یا تپیی است که در زمان خود به لوطی معروف بودند. لوطی‌ها به اصول و ارزش‌های خاصی معتقد بودند. این اصول و ارزش‌ها نوع شخصیت و روش زندگی آنها را ترسیم می‌کرد. غرور، عزت نفس فوق‌العاده، تهوّر و شجاعت، فداکاری و از خودگذشتگی، سخاوت و ورزشی، جوانمردی، حمایت از ضعفا و بهره‌مندی از قدرت جسمانی بالا از جمله ویژگی‌های آنان بود. داش آکل چنان درست کار بود که وقتی حاجی صمد از دنیا می‌رفت، وصیت کرد که تا بلوغ شرعی وارثان، او اموال و

خانواده‌اش را سرپرستی کند. داش آکل بنا بر مرام لوطی گری، صادقانه هفت سال بر این کار همت گماشت.

در تحلیل این داستان باید دو نکته را درباره داش آکل در نظر گرفت: یکی اینکه «پدر او یکی از ملاکین بزرگ فارس بود. زمانی که مُرد همه دارائی او به پسر یکی یکدانه‌اش رسید» (هدایت، ۱۳۸۳: ۵۶) و دیگر اینکه «داش آکل را همه اهل شیراز دوست داشتند» (همان: ۵۳)؛ چون او «زندگی‌اش را با مردانگی و آزادی و بخشش و بزرگ‌منشی می‌گذرانید» (همان) و سوم اینکه تا قبل از دیدن مرجان، دختر حاجی صمد، عشق و عاشقی در زندگی داش آکل جایی نداشت، اما از آغاز برعهده گرفتن سرپرستی، با روی دادن اتّفاقی غیر منتظره عاشق دختر حاجی صمد شد، ولی این عشق را کتمان می‌کرد و می‌کوشید چیزی به روی خودش نیاورد؛ چون: «پیش خودش گمان می‌کرد هرگاه دختری را که به او سپرده شده است، بگیرد، نمک به حرامی است» (هدایت، ۱۳۸۳: ۵۵). «ولی نصف شب، ... همان وقت بود که داش آکل حقیقی، داش آکل طبیعی با تمام احساسات و هوا و هوس، بدون رودربایستی، از تو قشری که آداب و رسوم جامعه بدور او بسته بود، از توی افکاری که از بچگی به او تلقین شده بود، بیرون می‌آمد، (در عالم خواب) آزادانه مرجان را تنگ در آغوش می‌کشید» (همان: ۵۸).

از بررسی این نکات می‌توان به این نتیجه رسید که نیازهای زیستی و امیّتی داش آکل کاملاً تأمین بوده و او با دور زدن نیاز به محبّت و ندادن پاسخی مناسب به آن، خود را در مرتبه چهارم هرم نیازها قرار داده است؛ تا جایی که پافشاری بر حفظ عزّت نفس و احترام و وجهه خود بین مردم، او را از اعتراف به عشق باز می‌دارد؛ اما آیا اساساً ممکن است فردی بتواند یکی از مراحل را دور بزند؟ در پاسخ باید گفت: از نظر مزلو این کار غیرممکن نیست «با اینکه نیازها باید به صورت سلسله مراتبی طی شوند، ولی گاهی این نیازها وارونه می‌شوند. در برخی افراد سائق‌های بالای هرم بر نیازهای سطح پایین هرم تقدّم می‌یابند» (فیست، ۱۳۹۰: ۵۹۸).

داش آکل نیازش به احترام را تا حدّ زیادی ارضا نموده است، ولی باز هم نمی‌تواند به سمت خودشکوفایی حرکت کند، زیرا لازمه ارضای نیازها به صورت سلسله مراتبی این است که قبل از رسیدن فرد به مرحله نیاز به احترام، نیازش به محبّت و تعلق‌پذیری و مقتضیات آن از جمله میل جنسی را پشت سر نهاده باشد؛ حال آنکه داش آکل برای حفظ آزادی‌اش و تن‌ندادن به قید و بندها و محدودیت‌هایی که لازمه زندگی زناشویی است (هدایت، ۱۳۸۳: ۵۰)، خود را از

ارضای این نیاز محروم کرده است. همین محرومیت تحمیلی، آن هم با چنین انگیزه‌ای، احساس ناخشنودی، بی‌قراری و ناکامی شدیدی در او ایجاد می‌کند تا جایی که گویی برای فرار از این احساسات ناگوار، خود را به دست رقیب قدیمی‌اش به کام مرگ می‌کشد.

حاجی مراد، دکانداری پرفیس و افاده با ظاهری آراسته شبیه حاجی بازاری‌های اوایل عصر پهلوی است. او وقتی دکان برنج فروشی را می‌بندد و در بازار به راه می‌افتد، همه دکاندارها به او سلام و اظهار احترام می‌کنند (هدایت، ۱۳۸۴: ۷۳). در کودکی پدرش فوت می‌کند و مادرش طبق وصیت شوهر، تمام اموالشان را می‌فروشد و همراه او و خواهرش به کربلا می‌رود. در آنجا پول‌ها را خرج می‌کنند و به گدایی می‌افتند و حاجی با زحمت به همدان نزد عمویش باز می‌گردد.

بعد از مرگ عمو چون حاجی مراد تنها وارث اوست، همه دارایی از جمله دکان برنج‌فروشی و حتی لقب حاجی را از عمویش به ارث می‌برد. حاجی مراد که اینک در بازار اسم و رسم و شهرت و اعتباری یافته، ازدواج می‌کند ولی همیشه با زنش شهربانو در جنگ و جدال است و او را کتک می‌زند. افکار حاجی همیشه مشغول دعوا و درگیری با زنش است. او یک روز که از بازار به طرف منزل می‌رود و در راه صحنه‌های جدال و زخم زبان‌های زنش را از خاطر می‌گذراند که چگونه مشهدی حسین صراف، خواستگار قبلی خود را به رخ می‌کشد، یک مرتبه احساس می‌کند زنش بدون توجه به او از کنارش عبور کرد. حاجی که افکارش سخت پریشان است از دیدن حاشیه سفید چادر زن مشهدی حسین او را اشتباهاً همسر خود می‌پندارد. بی‌توجهی زن و بیرون آمدن بدون اجازه از منزل، به رگ غیرت حاجی برمی‌خورد. زن را تعقیب می‌کند و حتی یک سیلی به او می‌زند. مردم دورشان جمع می‌شوند و کار آنان به آژان و نظمی می‌کشد. سرانجام حاجی مراد به اشتباه خود پی می‌برد و با پرداخت جریمه نقدی و تحمل پنجاه ضربه شلاق در حضور مردم، با آبروی بر باد رفته، سرافکنده و شرمسار به خانه بازمی‌گردد و دو روز بعد زنش را طلاق می‌دهد سرافکنده و شرمسار به خانه باز می‌گردد و دو روز بعد زنش را طلاق می‌دهد. در این داستان هدایت به آدم‌هایی حمله می‌کند که بدون برخورداری از بلوغ فکری و شخصیتی، صرفاً به خاطر اقبال و بخت، به ثروت و موقعیتی دست می‌یابند و اعتبار و شهرتی کسب می‌کنند و مردم که چشم ظاهرین دارند، به آنها احترام می‌گذارند؛ در حالی که اگر این ثروت و اعتبار مجازی از آنان گرفته شود، شخصیت واقعی حقیر و بی‌ارزش آنها

نمایان خواهد شد. مردم ظاهر حاجی را می‌بینند، اما زنش به باطن و حقیقت وجود او می‌نگرد. برای همین رفتار حاجی در بیرون خانه و درون آن با هم تفاوت و تضادی آشکار دارد. در بیرون احساس عزت و اعتماد به نفس دارد و برای خودش هم احترام قائل است، اما در خانه دائماً تحقیر می‌شود و به‌ناچار زنش را کتک می‌زند. نتیجه این دوگانگی، خشمی همیشگی است که حاجی مراد را در تنگنا قرار داده است.

۲-۲-۵. خودشکوفایی

هیچیک از داستان‌های کوتاه صادق هدایت را نمی‌توان به‌عنوان مصداقی برای این مرحله بررسی نمود و این موضوع تعجبی هم ندارد؛ چون همان‌گونه که گفتیم از طرفی خودشکوفایی رابطه‌ای تنگاتنگ با محیط زندگی افراد دارد. (شولتس، ۱۳۷۵: ۹۲) و از طرف دیگر در محیط رشد و بالندگی قهرمانان این داستان‌ها؛ یعنی ایران اواخر عصر قاجار و اوائل عصر پهلوی، عواملی از قبیل: نبود عدالت اجتماعی و فاصله و حشتناک طبقاتی، استبداد و دیکتاتوری افسارگسیخته، استعمار و استثمار بی‌رحمانه مردم، فقر شدید، کمبود امکانات آموزشی و بهداشتی، ناآمنی و بیکاری و رسوم و باورهای ویرانگر، راه ورود ایرانیان به این مرحله را بسته بوده است و این واقعیت تلخ با توجه به اصل تقدم و چیرگی نیازهای کمبود بر نیازهای رشد یا هستی در انسان (مزلو، ۱۳۶۷: ۱۳۸)، کاملاً پذیرفتنی است. مزلو شرط خودشکوفایی را شناخت استعداد ذاتی و شکوفایی آن می‌داند. (همان: ۸۳).

واضح است که با توجه به نظرات مزلو، نمی‌توان انتظار داشت اکثر کسانی که تنها برای زنده ماندن هر روز در بیکاری دائمی با فقر هستند و در جامعه‌ای پر از جهل و خرافات زندگی می‌کنند، مجال یابند تا استعدادهای ذاتی نهفته خود را بشناسند و بتوانند آن را پرورش دهند.

۳. نتیجه‌گیری

از ده قهرمان داستان‌هایی که در این پژوهش بر مبنای نظریه مزلو بررسی شدند هیچ‌یک نتوانستند با غلبه بر عوامل بازدارنده محیط زندگی شان به خودشکوفایی برسند و این واقعیت بر بی‌سامانی گسترده و همه‌جانبه جامعه ایران در برهه زمانی زندگی آنها دلالت دارد. هر چند شخصیت‌های اصلی داستانهای کوتاه صادق هدایت، بر اساس انگیزه‌های درونی او و در ذهن او شکل گرفته‌اند و تصویر برابر با اصلی از خود او هستند، اما این واقعیت، فرض منطبق با نظریه مزلو مبنی بر تأثیر

قاطع و تعیین کننده محیط در شکل دادن به ساختار شخصیت آنها را زیر سؤال نمی‌برد؛ چون گذشته از ویژگی رئالیستی این داستان‌ها، باید تأثیر محیط در ترسیم شخصیت نویسنده را هم در نظر داشت؛ چون خود هدایت هم محصول جامعه بحران‌زده‌اش بود؛ جامعه‌ای که نه تنها نمی‌توانست امکان رشد و شکوفایی استعدادها و نهفته‌ها را فراهم آورد؛ بلکه اغلب از آنها انسان‌هایی مطرود، سرخورده، منزوی و ناامید و حیران می‌ساخت. مطلب جالب توجه دیگر این است که هدایت با بهره‌گیری از معلوماتش در علم روانشناسی و مردم‌شناسی، نقش عوامل اجتماعی و محیطی را در پردازش و به‌تصویر کشیدن جریان تحول و تطور شخصیت قهرمانان داستانهایش، به‌دقت برجسته ساخته و نشان داده است.

کتابنامه

۱. سادوک، بنیامین جی و ویرجینیا ای سادوک. (۱۳۸۵). **راهنمای جیبی روانپزشکی بالینی کاپلان**. ترجمه علی مختاری امیر مجددی و همکاران. تهران: تیمورزاده.
۲. سیدنی، جوارد و تد لاندسمن. (۱۳۸۷). **شخصیت سالم از دیدگاه روانشناسی انسان‌گرا**، ترجمه فرهاد منصف. اصفهان: انتشارات جهاد دانشگاهی.
۳. سیف، علی‌اکبر. (۱۳۹۰). **روانشناسی پرورشی نوین: روانشناسی یادگیری و آموزش**. تهران: انتشارات دوران.
۴. شولتز، دوان پی و سیدنی الن شولتز. (۱۳۸۸). **نظریه‌های شخصیت**. ترجمه یحیی سید محمدی، تهران: انتشارات ویرایش.
۵. شولتز، دوان. (۱۳۷۵). **روانشناسی کمال: الگوهای شخصیت سالم**. ترجمه گیتی خوشدل، تهران: البرز.
۶. فرانک، برونو. (۱۳۷۰). **فرهنگ توصیفی روانشناسی**. ترجمه مهشید یاسایی و فرزانه طاهری، تهران: انتشارات طرح نو.
۷. فرزانه، مصطفی. (۱۳۸۴). **صادق هدایت در تار عنکبوت**. تهران: انتشارات مرکز.
۸. فیست، جس و گریگوری، جی، فیست. (۱۳۹۰). **نظریه‌های شخصیت**. ترجمه یحیی سید محمدی، تهران: انتشارات روان.
۹. گنجی، حمزه. (۱۳۸۸). **روانشناسی عمومی**. تهران: انتشارات ساوالان.
۱۰. مزلو، آبراهام. (۱۳۸۴). **انگیزش و شخصیت**. ترجمه احمد رضوانی، مشهد: آستان قدس رضوی.

۱۱. _____ (۱۳۶۷). روانشناسی شخصیت سه ال‌م. ترجمه شیوا رویگریان، تهران: هدف.
۱۲. هدایت، صادق. (۱۳۸۴). **زنده به گور**. تهران: انتشارات نیک فرجام.
۱۳. _____ (۱۳۷۹). **سگ ولگرد**. تهران: انتشارات قصه‌گو.
۱۴. _____ (۱۳۷۷). **سایه روشن**. تهران: انتشارات روزگار.
۱۵. _____ (۱۳۸۳). **سه قطره خون**. تهران: انتشارات جامه‌داران.
۱۶. همایون کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۸۹). **صادق هدایت از افسانه تا واقعیت**. تهران: طرح نو.

